

زرتشت و ترانه‌های شادمانی

سید علی صالحی



زرتشت و ترانه‌های شادمانی

(بازسرائی گاناهای اوستا)

سید علی صالحی

۱۳۶۹

روزنامه ملت و ترانه‌های شادمانی
(مجموعه ویرایش و گردآوری)

□ نام کتاب: زرتشت و ترانه‌های شادمانی

□ نویسنده: سید علی صالحی

□ چاپ اول: پیشگام

□ چاپ دوم: ۱۳۶۹ خورشیدی پاسارگاد

□ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

□ چاپ: چاپخانه ۲۰۰۰

□ حروفچینی: مجد

□ لیتوگرافی: نصر

□ روی جلد: پرویز صفوی

□ نظارت بر چاپ: پرویز صفوی

□ ناشر: پاسارگاد. خیابان انقلاب، چهارراه ولی عصر. جنب بانک ملت. شماره ۴۲۷

□ تلفن: ۶۴۰۶۵۲۱ - صندوق پستی ۱۵۷/۳ - ۱۴۱۵۵

در این بخش به بررسی سبک نگارش و شیوه بیان در متون کلاسیک پرداخته می‌شود. در این سبک، استفاده از کلمات فاخر و جملات طولانی و پیچیده رایج است. همچنین، استفاده از تشبیهات و استعارات برای بیان مفاهیم عمیق و احساسات قوی به کار می‌رود. این سبک نگارش، با هدف انتقال پیام‌های عمیق و الهام‌بخش به مخاطب طراحی شده است.

انسان بزرگ ایرانی

گشت و تماشا و تفکر و کنکاش در معارف قومی و فرهنگ باستانی این میهن مقدس، همیشه و همواره، شور و طرب و خروش و جنبش دیگر در پی داشته است، به ویژه اگر که عاشق مردم و شیفته میهنت باشی، شیدای فرهنگ و آیین و زبان و ادبیات و فلسفه و عرفانش.

باری در این کلام اندک، صحبت، صحبت زرتشت است.

اویی که نه‌راز است و نه شگفت‌انگیز، بلکه پدیده خاص روزگار خود بود.

اویی که شوق به زندگی، ریشه در کار، و اتکاء به نیروی لایزال اراده و انسان داشت. عشق انسانی بیدار، که شعور و نور و راستی و رهایی را سلاح کار و چراغ راه خود و مردمانش قرار داد، و به خاطر وحدت و آشتی و سعادت خانواده بزرگ انسان‌ها، علیه خصلت‌های اهریمنی و قوانین ظلمت‌زای و روابط خوف‌انگیز حکومت پتیارگان قیام کرد و بی آن که خود گرفتار آن شیخوخیت کور و نخوت راهبرانه خویشتن شود، سربلند و منزه

از آزمون بزرگ تقدیرش سربردر آورد و مانا شد.

غ‌نای زبان و اندیشه اشو زرتشت در «گائاهای اوستا» به طرز غریبی و خشورانه و پیامبرانه است، و راقم این سطور، سعی بر آن آورد تا که در توان و جاذبه و اندیشه و آرمان و اصول مقدس و عاشقانه آن پیامبر، تحریفی رخ ندهد، و فتوری اتفاق نیفتد. و اگر هم، نه! صرفاً به این انگیزه پندارید که مردم روزگار ما (به آن مفهوم گسترده‌ی واژه پیامبرانه) مردم زمانه زرتشت نیستند. ایرانیان این قرن، طرحی نو، زبانی نو، و اندیشه‌ای عنان به عنان خواسته‌هاشان طلب می‌کنند.

اینجا و اکنون، احیاء و بازآفرینی «گائاهای اوستا» که کهن‌ترین ترانه‌های ملت بزرگ ایران و نغزترین سرودهای پیامبر ایران باستان است، خود تلاشی است که پاسخ گوشه‌ای، از آن خواست و آرزوی انسان صلح‌دوست ایرانی را در بر و به سینه دارد.

« بازسرای گناهای اوستا »

اهنود گات

یَسْنَا، هات ۲۸

در ستایش دستها

این نخستین نماز آفرینش نیست،

آرامشی را در اندیشه‌ایم

که از راستی و روشنایی

روایت کند.

و اینکه ای اردیبهشت سرود ساز!

خشنودی خرد را بر این برهنگان تشنه بیاران،

که یکسره چشمپای روزان و روندگانند،

اینان

خداوند گارانند.

*

۲- شما را در ستایشم ای مردمان!

همه روی را و آبروی را

اکنون

به نیکی برآورید،

که گشایش هر شعری از حضور این منش‌های ملال‌اشکن است.

و اردیبهشت که بیارد

به جان شماست که دو دنیا را به اشاره‌ای می‌توان سرود.

و بی‌شک آن اشاره‌ انسان برعلاقه عشق است.

*

۳- هم،

همه را در سرود و ستایشم،

نه همه را.

به روشترین سخن،

که تا بهاران مانارا

برشمایان

بیالانیم.

و دیگر هیچ هنگام نخواهم مُرد،

و هر هنگام هم که بیارم

اندکترین آواز جانم را

از دهان نوزادگان بشنوید.

بسیار است که آیه درجه و آیه

درجه و آیه درجه *

۴- ترا می سپرم که یاور پریشانان این جهان باشی

مبادا

که چراغی را پیش از دمیدن راستی بیالایند.

چه ای بسا

که بر پریشانی این جهان جوّنده بسیار گذشته‌ام، و دیگرم

هیچ رازی را سر بسته نخواهم سرود،

گو

تا توشه‌ام را بیاورند

من ایمان به انتشار تو یافته‌ام

ای عزیزه آزاد،

انسان،

ای ستاره سوسوسر.

*

۵- بازت نداشته‌اند از قولی که این غزل را سروده‌ام.

ترا به تماشای دانش و انسان فراخوانده‌اند

تا در گروگان راستی در آیی و

دریاشوی.

باری برآ و دری را درآ...

که دست و دلت را

بی بهانه برانند،

یعنی که اینچنین است

بهای بیداری.

*

۶- بر بد گُشِ ستیزی نمی رود

مگر که تو

خوشتنت را به ستایش راستی برآوری.

و بگذر از آنانی

که به سنگسارت

هزار دستِ فرازنده می لرزانند.

اما

ای آنی که به دانش از سر ستیزه می آیی!

مردمانِ مرا

به هیچ پچیچه‌ای پریشان نخواهی دید.

*

۷- آه... اردیبهشت عریان!

روترین شادمانی را

بر آنان و

رنج‌ها را بگذار

تا من از راز روایتشان

ترانه برگیرم و

بمیرم.

دردا!

اینجا بر بهشت دستها و کتابها

مردودیان به اُردو نشسته‌اند،

پس ای اُردی بهشت برهنه

روترین شادمانی را بر عاشقان افسرده بیاران.

*

۸- رهایی از رنج این رازهای رونده را

از تو خواستارم ای روزبه زنده روز!

به بی مرگی این رگ رونده بیارایم

که تا کسانِ بسیارم را

پراکنده بر های و هوی این بی راهه نبینم.

باری به فراخور این خلاصه میرا برخیزیم و

نوشندگان یگانگی باشیم.

*

۹- در این پی آمدانِ پی در پی

هیچ رفتی

بی آمدن نبوده است،

و هیچ آمدنی نیست

که رفتی را در پی نیاورد.

اینست هر آنچه را که رفته است و هر آنچه را که باید به باشی...

ای بهترین مَنشنامِ روزگار!

پس بخوان و بیاوران جهانی را که ایزدوَشانش همه -

نوزادگانِ زمین اند.

*

۱۰- دانایانی که سلاح صلح بر می گیرند،

جهان و هرچه را

که در اوست

بر گرفته‌اند.

پس اینان

خواهشگرانِ انقلاب انسانند...

که نمازشان را من بر بیانِ فرشته می برم،

و چه ای بسا

که با لکنِتِ اَنَدَ کَانَ نيز،

گانه‌ها به سرایش نخواهد رفت.

*

۱۱- تا چون مرا و راستی را بیابند

شما هم آن خردمند خوخدای را خبر کنید

که دهان را جز از برای زیبا سرودن

نفرساید،

خود را بیا گاهان و مردمان را

اکنون

به نام نخستین کسی که نخستین سرود را زمزمه کرد.

*

یَسْنَا، هَات ۲۹

۱ - فرشته زندگان را گلایه‌ای در سر است :

چه کس چنینم کرد؟!

کدام دهانی مرا سروده است؟!

اینجا ...

پریشان از هر آنچه‌ام که از راستی

سخن نگویید .

و مرا ای زندگان بیدار،

دیگر هیچ دلتسلایی نیست

مگر که روی و آبرویی که شمایان را در خور است .

پس کار و علاقه و ایمان را بر زمینیان ارزانی دارید .

۲- ای که از خشم و دروغم باز می‌داری،
 آه ای بر آوردن،
 ای بهانه‌بیداری،
 اردیبهشت منتظر اکنون به درگاه پاسخ است؛
 که از کی این جانور
 به ترنم و ترانه
 در آمده است؟

ترتیب این دمام را

چگونه می‌توان شمرد؟

*

۳- چون اردیبهشت چنین به سرایش برانگیزد
 پاسخی نیست جز اینکه هر مرگی را
 سواری از سواد ستاره می‌باید.

تا پنهان کسی را مگر که نفرسایند،

و در میان این همه اما

قویدستر آن است

که آزادی را به جامه درآید.

*

۴ - چون اردیبهشت چنین به سرایش درانگیزد

پاسخی نیست

جز اینکه هر سخنی را

به نیکوترین تلفظ و معنا در آوریم.

چه این راز را هر دیوی

به دانش نخواهد سرود.

پس از چه خواهیم ورزید

جز را

اگر

بر آن نباشیم که حق را برافشانیم.

*

۵ - بر این اگر نیستید،

بر آنم

که شبانان را

گزندی نباید.

آنان را،

زحمتکشان را با دستهای برازنده بدرقه کنید،

مبادا

ستایندگان شب از راه فرا رسند و

این آفرین خوانا را

خلل زنند.

آیدون بر آنیم تا روانِ جهان را به عطرِ علاقه

عاشق شویم.

*

۶- فرزانه‌ترین سخن را کدام پرده نیوشیده است،

اینجا

هر دستی را افزار کاری بر کف است،

سرداری اگر یافت نمی‌شود

داری که سر به بهای رهایی برش برافرازی فراوان است.

*

۷- از میان این طبقات

آنها

که نگهبان پاکی شود

کدامست ای فرزانه فراوان،

بگذار

واژه‌ها

افزونتر از این شوند،

تا دیگر عشق را تنها

به یک سخن نسنجیم.

*

۸- ترا

گفتار دلپذیری در پی است

چرا که مُبَلِّغ مهر و میمنت بودی.

و تو آشناترین انسانِ این حدودی...

اما مجالی که اندیشه‌راستین را توانی به کف آوردن باشد، نیست.

و تو یگانه‌ترین رونده‌ای

که این آواز را می‌شنوی.

*

۹- پرده‌ها را بلرزان...

می‌شنوی!؟

آواز خشنودی آن فرشته است که مردمان را

بر همه چیزش

عزیزتر شمرده است.

پرده‌ها را بلرزان...

می‌شنوی!؟

صدای صبح و ستاره است،

و کی

خواهد بود آن هنگام که انسان را

آراسته از سواد و سعادت

نظاره کنیم.

*

۱۰- زرتشت اینگونه سخن به سرود آورده است:

شما ای نیکان!

ای اردیبهشت!

ای خرد زای لایزال!

به رزمندگان راه رهایی انسان

قیام و برآمدن بیاموزید...

تا اینچنین به راستی رسیدن را

به تمامی از بر کنند.

*

۱۱- ایستاده ایم

حتی اگر که شب نیز از این پیشترش

به فراسو در آید.

اما

کجایند آنانی که آشنایِ این برگذشتن باشند،

پس ای مردمان

بنخوانید آنانی را که در خطِ سلاحِ صلح

آراسته می‌روند.

و این شیوه را

تا شرعِ صبح‌های نیامده

نگهبان باشید.

*

یَسْنَا، هَات ۳۰

۱- اینک سخن می‌دارم از برای آنانی

که خواستار شنیدن اند،
پس این دانش برهنه را به یاد بسپرید ای برهنگانِ دانا!
آنکس که مسلح به راستی و روشنایی شود
شعور و شادمانی را به ارمغان دارد.
و درود خوشبوترین دهان ستاره بر او و بر آنان باد.

*

۲- پرهیز تو از دشنه و دشنام است

مشنو آنچه را

که به زشتی رقم زنند،

که همه چیزی هم چون نیست

همچنان

همه چیزی را

یکسره‌ای یگانه و مانا.

پس :

پیش از فرا رسیدن انجام،

غزلی را از بر کنید

که آن نیز به سود سوادِ انسان باشد.

*

۴ - تا چون این دو گهر همزاد به هم رسند

خیزش به نو در افکندن هر ترانه‌ای

آسان است.

و آنگاه تو هیچ تلفیقی را مهیا

نخواهی دید،

مرزها مشخص و رازها به تمامی آشکارند.

چه آه... بر تو درود فراوان باد

ای انسان روشنایی‌ها!

*

۵ - آنکه به فراخنای، استوارتر است

با جامه‌ای ارزان و خلقتی آرام
 از هر طوفانی بدر آید،
 و چون شادمانه به کردار پاکیزه آشکار شود
 دیگر اوست
 که پیش از طلوع نور
 به رستگاریِ روشنیان می‌رسد.

*

۶- اما میان آن دو گوهر همزاد هم دیدیم
 که دیوها
 نیز
 بی‌نماز و نیایش برآمدند.

چه هنگامی که آنان
 با هم در گفت و شنود بودند
 فریب به آنان فرا رسید.

آنچنان که در خشوع خشم
 هنوز هم
 سنگواره سانانند.

*

۸۷- و چون هنگامه کيفر فرا رسد ،

پس آنگاه ای مردمان

حدود رأیت خویش را به تدبیر و بیداری برانید .

مبادا که فرشته‌ای را بی سبب از حضور حیثیت

فرو افکنید ،

آنگاهتان را دیگر هیچ عذری پذیرا نیست .

دیوانند

که فتح بر فرشته را ترانه می سازند ،

پس پرهیزتان باد از هر آنچه که به نیکی نرفته است

پس این خشم را از خود بگردانید .

پس این تباهی انبوه را از خود بگردانید .

*

۹- و خواستاریم از آنانی باشیم

که زندگی

تازه گردانند .

آه... مردمانِ خجسته پی

همراهی تان را

ارزانی دارید ،

آنچنان هماندیشه

که هیچ غنچه‌ای را

پریشان نبینم.

*

۱۰ - کسانی در پیوندند ،

که علمدار پیمانِ مردمان باشند ،

ورنه چون آن رسم ریشه سوز از پی فرا رسد

تو خود آن را

به تماشا

نشسته درخواهی یافت

که دست بر فرازنده کدامست و

انسان بی آبرو کدام!

*

۱۱ - باری

شما را اگر توانِ دریافتنِ این رنج لاعلاج است

به نو شناختنِ شعری قیام کنید

که هر سوش را -

هزار معنی مبارک به اندرون باشد .

...

و آه... ای زیانبارۀ دیر پایا!

دیری نمی‌پاید که از توأمان این دو رسم قدیم

تنها

یکی را به قاعده پی خواهیم ریخت،

و از آن دو راه

هر چه را که تو به انگاری...

روایت رنجش نیست -

تنها سرود و سعادت است که همیشه مانا و پایه جاست.

می‌گویی اگر

نه!

همین مردمان

گواه من اند.

*

یَسْنَا، هَات ۳۱

۱- نوخیزان را بیگهان!

از ابزار کار

تا

سخنانی که فرزانه‌اند.

و بغلتان تو آن طوماری را

که به تردید،

راستی را

تباه کند.

و هرچه هست به عشق و

بر شما باد،

ای رزمندگان صفوف مقدم.

۲- آنچنان که مرا از آن سلسله

بازم شناخته‌اید

می‌آیم و روشن به رمز هر واژه‌ای

قیام می‌کنم،

چرا که شاعران شعور نور و روشنایی‌اند

تنها میان تو و سنگ.

پس از اینرو مرا بی پرس و جو مخوانید

پس ای چه بس، که شاید به لغزشِ اندکی فرو افتم،

لیکن تا چون به داوری برخیزم

لاجرم بر ایزد آشتی نیز به داوری برخیزند.

*

۳- اکنون سرودی را که بر برگزیدگان

آموزشی‌ست

بر همگان برهنه نیز بیاموزان،

چرا که در تیرگی

سزای هر خردی

خاموشی نیست

و نیکانند آنانی که آگهند

برای که برآمده و بر چه خواهند نشست.

*

۴- بالنده بزی و

بالنده

بمیر.

که تو هرگز نخواهی مرد

ای عاشقانه سرای مردم دوست.

و هر آنگاه که راستی را بخوانند

ترا خوانده‌اند،

و هر آنگاه که تو باشی

آرامترین اشاره بر بد کنشان

چیره می‌شود.

*

۵- تا من این شیوه را بشکافم و بمیرم،

دریابم و به یاد سپرم

که اینان چرا از من، بر این ضمیر زلزله‌زا رشکشان

چیره می‌شود،

علی‌الخصوص هر آنچه را که نخواهد شد و

از آنچه که بایدی را در قفا دارد.

پس آنان را بیگهان

که مرا هیچ کینه‌ای

معنا نمی‌طلبید.

بازم شناسان بر آنچه که هستم،

نه آنچنانم که دیده‌اند.

*

۶- آشکارا سخن از رسم‌رهایبی انسان است

و این غزلنامه از تو باد

ای دستی که بیرقِ راستین را عَلم می‌کنی،

آشکارا سخن از نوترین نماز انسان است،

که از بامدادان تا به همیشه نوزادنش

سر در سرودِ صلح و تلاش و سعادت است،

اما نه از برای آنان که بر دروغ از ستاره بر گذرند.

با جمع جبهه‌جانانم،

که عزت اتحادشان

حضور بهار و برکت و بیداری‌ست.

*

۷- آنان که در آغاز به آراستنی جبهه‌راستین بیندیشیدند

کسانی‌اند

که از خردِ خویش

روشنایی را مبشرند.

پس اکنون ای مردمانِ من،

جان شما و جان این بیرق برافراشته!

نگذارید حتی

ستاره نیز

به کینه

سنگی بیفشانند.

*

۸- همانا در منش خویش

به تو اندیشیدیم ای شهید راه دلپرشانان!

که تویی

نخستین و پسین این هستی و هر چه را که در اوست.

و در آن تماشا

که گاه رمز و رازی نبوده‌اش

باش تا ترا به جلوهٔ جانم پذیرا شوم

ای تو

دادار مکتب ماهان!

*

۹- آنکه می‌کارد، نمی‌گذارند که کشته‌خویش را بدرود

مگر

که زمینش از آن همدلان باشد.

و آنگاه که آزادی را

خانه به خانه نشانی دهند،

نه این می‌ماند و نه آنی...،

اینان همه آیند که آیند گانشان نمی‌بینند.

*

۱۰- چه می‌کنید

که چنینم به سرودن آوریده‌اید!

و که داور این رأی را

نهان می‌توان نمود،

که شمایان

شگفتی این خاک خونخیزید.

آه ای طبقه‌نوخیز،

این سلاح را

برگیر و زمین را

از نو بکار.

*

۱۱- آنگاه که تو در آغاز، از منشِ خویشت برای سود و بهار
 خرد بخشیدی...
 تن را به جان و زبان را به راستی
 برآمدیم تا در این گستره ستاره خیز
 شب را برای آرامشِ انسان مهیا کنیم.

*

۱۲- آموزگار آشتی

پی در پی

در پرسش است،

با روان کسی که هنوز سر اندر گریبان گمگشتگی ست،
 تا همان گاه آواز دروغزنان و فریشتگان را
 توأمان به پرده نیفکنند.

*

۱۳- هر آن آشکار یا نهانی

که در بازخواست، پرسندمان،

یا از پی خطاست،

یا

خردی که رهایی را به آرایش آورده است.

پس با دیدگانِ روشن

دلواپسِ آنانی باشید که نمی‌دانند

از چه و برای که می‌میرند.

*

۱۴ - این از تو می‌پرسم ای آموزگار!

از آنچه رفت و از آنچه خواهد آمد،

از آن تاوانی

که به باید و مزدی...

که انسان و ددان را رواست.

ای آموزگار محبوب!

چگونه خواهد بود این شیوه، که در شمار پسین می‌آید؟!

*

۱۵ - پرسندهٔ این سِرمِ ای

آموزگار عشق!

که کدام کیفرِ مهیا در پی است

از برای آنی که پیامِ آورِ زشتی‌هاست؟

از برای آنی که به آزارِ کارگران و برزیگران

ظهور می‌کند.

*

۱۶- پرسنده این سرم، ای

آموزگار عشق!

که کدام پاداش مهیا در پی است،

از برای آنی که به کاشتن دانش قیام می کند،

از برای آنی که در شعور به راستی بر آمده است،

پرسنده این سرم که آیا چون از پرده برون می آید؟

و گئی او (انسان)

چنین خواهد شد و به کدام کردار؟

*

۱۷- کدامین به فتح می رسند؟

پیروانِ خطی

که کمخطاست،

یا آنانی که بر دروغ، بالنده مستانند.

بماند که هر دانایی

باید ابلهان را به دانایی بیا گاهاند،

مباد که بد کنشی، انسان را پس از این بفریباند.

و تو ما را آموزگار منش های ماندگاران باش

ای بزرگشاعر عاشقان!

*

۱۸ - مبادا

کس از شما را به گفتار ددمنشی

دلعات دهند!

چه خصم را اگر فرصتی رسد

بر این هستی رونده

زشتی بیفشانند.

پس باشید و بمانید و با سلاح و سلوکِ خویش

آنان را

از حواشی عاشقان و زحمتکشان برانید.

*

۱۹ - به آن کسی گوش فرا دهید،

که به راستی و دانش، سرودها

آراسته می‌سازد،

آنی که پولاد آبداده‌اش خوانند

آنی که زبان سرخش آذر افروزست

آنی که به سوسوی هر ستاره‌ای قانع نمی‌شود.

باید که خورشیدهای فراوان فراشوند ،
همین که گفتم ،

خورشیدهای فراوان!

*

۲۰- آه ای دروغ‌زنان!

هنوز هم اندکی می‌توان گذشت
شما را به نیکی و نیایش عشق طلب می‌کنم،
چرا که راستی روندگان را

از تیرگی بلند دیرپایا

گذر داده‌ایم،

و به اکنون

آنان از هر آواز ناخوشایندی مبرایند .

*

۲۱- آه ای چراغدارانِ جبهه عشق !

رسایِ خویشتن و پایداری را،

رهایی را،

به آنان بخشند

که در اندیشه و کردار

یاورانِ انقلابِ انسانند .

دینا که زنده

* ...

۲۲- همچنان که به نیکی برآمده‌اید ،

با مردمانِ خود از

رسومِ رهایی

سخن بگوئید ،

که تنها

همینانند

بانیانِ بنایِ بهاران و بیداری .

*

یَسْنَا، هَات ۳۲

۱- و بایدمان که آزادگان

خواستاری این چنین شوند،

همانا که توده‌های نوخیز

چراغانی اندر شبانه‌اند.

و شما ای دیوان!

به رسم رهایی و شادمانی

اندر شوید،

چرا که بر آنیم تا از خطای این خویشتن بی‌لگام

راهی به راستی و روشنایی بیابیم.

*

۲- بر آنان (ابلهان) بینخشاید

اما نه بی چراغ و کتاب و کار.
 هر دست بی دهانی را
 که بی هوده بگذارید
 بی شک از آستین درخیمی
 فرو خواهد آمد،
 پس همبسته تر شوید ای دستهای دشمن شکن!
 اما

پیش از آنی که پاره پاره‌های شب تیره هم

به هم رسند.

*

۳- بر این باشید

که همواره بگذرید،

اما نه بر هر نهر بی گذاری...

اما نه از هر که از حد گذشت،

مگذارید

که اینچنین

دیوان خودستا

به چاره زشتی

قیامت کنند.

شما را به جان عاشقان روی زمین قسم!

۴- باید آنان را

عاشقانه تر فراخوانیم،

آنانی

که نمی دانند

از چه اینگونه گم‌رهند.

دیوان از کیشِ دروغین خود

سخن می گویند،

و آنان

ساده دلان بی دست و دانشند.

*

۵- اینچنین گمراه می کنند مردمان را،

مردمان مرا

از این همه راستی و روشنایی نیکو مرانید!

من از غرور غیظ

بر گریه های مقدس

چیره نتوانم شد.

ای شما را که به خویشتن حتی

هیچ اشارتی هم نرفته است!

پس از چه این همه سواد بی سوسو!

پس از چه این همه زشتی،

این همه دروغ و پلشتی.

بیاید

نیکتر از این که بایدمان

متحد شویم.

دیگر اهریمن

آن وهم دیرینه نیست،

چشم بگشاید و

این تیرگی را تباه کنید، ای نو سرایان نامیرا.

*

۶- باری

تو با کلام کدام کردار

بر این آوازه می‌رسی

ای زشت جان مردم‌آزار!

که این شیوه شکسته سران مزدور است.

و دردا!

دردا اگر که به دشنه دانایی...،

کتفی را به زخمه در آیی -

دیگر هیچ شفاعتی

این رنج لاعلاج را

چاره نمی‌کند.

*

۷- دانا را نباید، که به هیچ یک از این گناهان دستی رسنده بود،

چه کامیابی اش دهند، حتی به وعده های اردیبهشت و آهورای

لایزال،

و هر چند اینچنین اما خرد را هیچ خللی در پی نمی رسد -

چنانی

که شما را

به آهن گداخته نوید و ناله دهند.

مبادا به اضطراب در آید!

قدر شما را

کافی ست

که درماندگان دریابند.

*

۸- او که خوردن را از برای رشدِ شعور آموزاند

آموزگار قبیله آتش بود،

و خشنودیِ مردمان از اوست،

و من این راز را بازشناخته خواهم کرد.

*

۹- آموزگار بد

گفتار را تباه کند،

مردمان و محرومان را باز دارند از آرامش و از آزادی...
آنانند

که گله انسان را به چرای تیرگی می‌رانند.
و خرد زیستن را بر آن بدرهی، به بیراهه می‌افکند،
و از این که چنین نهال کجی را
آفتاب و آب دهید

چه بسیارم که اندوهگین و افسرده می‌بینید.

*

۱۰- اوست کسی که از مرکب و ستاره، به زشتی یاد کند

اوست کسی که گفتار را تباه سازد،

و آنی که فرزانه را حاجب اهریمنان پندارد

و آنی که مزارع و مهربانی را بیابان کند

و آنی که دشنه بر پیروان ستاره زند،

و هموست

کسی که

مرا و

مردمان مرا

به غیظ برانگیزاند.

*

۱۱- آنانند که زندگی را تباه کنند،

آن پیروان دروغ

که بسی بر این اندیشند،

مردمان و محرومان را باز دارند از آرامش و از آزادی...

آنانند

که گلهٔ انسان را به چرای تیرگی می‌رانند.

*

۱۲- چه آنان

به گفتار و گفتگو،

ساده دلان را مقابل باران و بهاران بر آورند

تا تمامی این تبلور

به خاموشی و خمیازه

تن دهد.

و چه آنان

حرامیان تازیانه افرازند.

همانان

که اسیرانِ خواهشِ این نفسِ نامنظمند .

*

۱۳ - در هر ولایتی

نبوده آن دست درنده‌ای

که اهریمنانه فرو نیامده باشد ،

و از این هستی پویا

همواره نیاز و ناله برآورده‌اند

که از تماشای شعر و شہامت و عشق -

باز مانده و بی درمانند

تا به دوزخ درنده در آیند و هلاک شوند .

*

۱۴ - بدا ،

بدا به کسانی که از برای سیم و ستم

خِردِ خویش فرو نهند ،

چه آنان، بر آن شدند که دروغپرست را

یاری کنند ،

و جان کلامشان اینست

که گل از برای چیدن است
 گوسپند از برای کشتن
 و انسان هم که میراست و مانا نیست،
 تا اینکه مرگ را
 به یاری اهریمنان بر انگیزانند.

*

۱۵- از اینرو خرداد و امرداد آسیب یابند

از همان کسانی که آنان

روا نمی پنداشتند

به خواهش خویش

آزادانه فرمان رانند.

و نیکان اما که از پی خرداد

به خنده خورشید

خلاصه می شوند،

صلح و صفا و سعادت را میسرانند.

*

۱۶- شماراست تا مرا به توانایی دانش بر آورید.

از آن سبب

که بیم و بهانه فراوان است.
 باری به آزار و اضطرابم
 بیم‌های بسیاری رسیده است،
 اما من از راه راستی و
 روشنایی،
 اشارتی را
 کج
 نخواهم سرود.

*

یَسْنَا، هَات ۳۳

۱- آنچنان که در آیین نخستین زیستن است

داوران درست

به نیکی کردار

رفتار کنند.

با پیروان دروغ و همچنان با رهروان راستی.

و یا

آنانی

که این دو سرشت را

بهم آمیخته‌اند.

*

۲- آنکس که بر دروغزن وفا کند

چه با کلام و

چه بر پنهانی پندارش،

و چه حتی...

دستهایی هر چند به دانش آراسته،

اما

اگر نیکی را نیاموزاند،

افسوس

که اوی را

به خواری از خود

پرهیز دهیم.

*

۳- ترا که بر برترانِ انسانی...!

و آن چراغداران و پیشروندگان را

سرودی در ستایش داری،

و یا در ازای آزادی، از برای راستی و روشنایی می‌میری.

مپندار که نامت بر سنگها

سنگواره می‌شود،

این را چوپانان هم آموخته‌اند

که جاودانگی از آن پیکار گران‌رهایی انسان است.

*

۴- منم ای عشق بزرگ

که در ستایش رهایی و رنج‌ها

به خیره سری رسیده‌ام،

و از کارگران و کشاورزان

که گردن به فرمان نامردمان نخواهیم نهاد.

*

۵- منم آنکه مکتب عشق را

به یاری طلب می‌کند،

و آنگاه که بی‌مرگی این جان و این جهان را دریابد

در آن منش

به دریا

خطاب می‌کند:

هیچ موجی

بی‌گفتگوی امواج

به ساحل نمی‌رسد.

*

۶- هم این مرا آرزوی امیدی ست

که بینم و بیرسم:

چگونه جهانی ست این شگفت نامعتدل!؟

امید همین مرا

آرزوست،

که هیچ رونده‌ای را بی سود و بی سواد نییم.

*

۷- به سوی سواد و ستاره بشتابید!

پدیدار شوید

ای

پناهندگان سنگر عشق!

ای آموزگار زحمتکشان،

ای اردیبهشت،

بهمن،

ای شاعران قبیله من!

پدیدار شوید و گوشها را

به فرمان این ارابه ران آریایی فرا دهید.

*

۸- دادخواهی خویش را نزد شما می آورم

فرا شناسید

دردهای مردمان را،

و به سخنان ستاینده ام

آن مایه پایداری را ارزانی دارید،

که من به نو شکفتن عشقتان از هر چه به زشتی رسنده بود

آرام در گذشته ام.

*

۹- آنان که روانشان یگانه است

همواره بر مرگ و جهالت

ظفر یافته اند،

و این خرد را نیز

من از رنجهای فراوان

به کف آورده ام ...

تا دیگر هیچ سایه ای را

به نام نشستن نیاموزم.

*

۱۰- و شادمانی ها

همه را

تو دارنده‌ای،

برخیز و

به خواست مسکینان -

دست و دلت را

به زور شعور

مسلح کن،

این

شتاب رستگاران است

*

۱۱- و تو ای عاشقِ توان‌تر و سپید گیسو،

ای

اردیبهشتِ جهان افزا،

ای

بهمن و شهریور،

ای

اتحاد مقدس!

مرا نیوشیدن و مهربانی فرا بیاموزانید.

با من

در آزادی و آمرزش باشید

آنگاه

که پاداش هر کسی

از پی فرا رسد.

*

۱۲ - به من که روی آورید

توش و توان تازه تری

به مردمانمان می رسد.

نیکروزی از پی و

بهار و اردیبهشت هم

که رخت از این خانه

بر نخواهند کند،

و تنها شما یانید

با من که روی آورید.

*

۱۳ - از برای نگهداری بهاران و

بیداری،

شما

ای دور بیندگان فرزانه!

پاسخان ساده و شگفت بیاموزانید

و ما را

میادا

برهنه بر این نهاد نو خیز

رها و

رمیده بگذارید .

*

۱۴ - پسینهنگامی که از پس روزان فرا رسد ،

بزرگشاعر مردمان ،

زرتشت ،

با سه پاسخ شگفت

ظهور می کند تا ترا و مرا و جهان را

برای رهایی از راز این سرنوشت

فرا خواند و

بیالاید .

*

یَسْنَا، هَات ۳۴

۱- از همانا

ترا بر آن داریم

که بیش از پیش

بر اهلِ آزادگانِ بگر وی،

و این حقیقتِ عریان را

بی شک به امان خواهی داشت

تا اُردی بهشت را

شکوفه سر آید و محبوب

به شادمانی دعایت کند.

*

۲- اینک این من و این هم پیشگاه دلشکستگان جهان،

بگوی به راستی
آیا کدام شبانه را
بی گریه می توان طی کرد،
به هنگامی که هیچ غزلی
در ستایش سنگسار شوندگان
نخواهند سرود.

*

۳- آری
سواد و سعادت همیشه از آن خوش اندیشان است،
و مانند شما
ای سوادسازان آموزگار،
که پیامبران اهل زمینید.

*

۴- ای داوران مکتب مقدس ما
و ای کوشندگان رسوم رهایی،
ما

آن توانی را که پیمان رفته است

خواستاریم.

نک،

ای داوران!

با دشمنان مردم آن خواست را بر آورید که رنج‌های
لاعلاجشان نامند.

و پیمان

چنین رفته است؛

که به یاران و یاوران

ستایش و آرامش

عطا شود.

*

۵- چه شکوهی!

چه انسان بالنده‌ای!

شگفتا!

من هم به شما یان پیوسته‌ام

ای اردیبهشت،

و ای بهمن،

ای مردمان ستم‌یده‌روزگار.

اما نه از برای دلپناهی که شایدم

دمی و بازدمی باشد،

که تنها به راه راستی و روشنایی شتافته‌ام

تا از دیوهای گرسنه

گریخته بیندم.

*

۶- چون به راستی،

حقیقت برهنه

چنین است،

این را به آن نشان نظاره خواهم کرد

که یکسره

رجعت همه چیزی در این دوران بی نهایت

است،

آنچنان که من نیز

شادمانه‌تر، سرودخوان و ستایشکنان

به سوی مسکینان خواهم شتافت.

*

۷- کدامند آن عاشقان بی پروا،

آنانی را

که پیشتر شناخته‌ام،

یا کسانی‌اند، که با رنج خویش

جهان را

به صبح های فاصله می خوانند .

*

۸- کسانی که به راستی و روشنایی نیندیشند .

از آنان

همه،

جایگاه نوازش و نور

بدور خواهد بود .

و همانان

چه از کرداری که اندکی نیک است

ما را به بیم فرا خوانده اند .

وه...!

که چه گزنها

در پیش روی دارید .

*

۹- باری

آن کج اندیشان

که عشق را

فرو گذارند و بگذرند،

ای بسی که از راستی به نیستی گرایند...

تا چند

که از جانوران بیابانی...

و تنها

بالندگان بزرگند که زمین را

بر این اراده (شعور)

می‌رانند.

*

۱۰ - بدریافتن این کردار که شعر است و روزان یکسره،

شما

نیز

اندرز دهید

خردمندان و کارسازان و کارگران را،

همه را و

آن امیدها را

که آینده سازان این زمین زاینده‌اند.

*

۱۱- و اینان

تا چون بهم رسند،

استواری و نیرو

بر افزند،

و اینچنین بر هم‌آورد بدخواهت به فتح می‌رسی

ای انسان!

پس رسای و جاودانگی را بیاموز.

*

۱۲- چیست آیین عشق؟

کدام خواستاری؟

چه ستایش؟

کدام پرستش؟

آه...

آموزگار خردمند!

تا اینکه بشنویم آن سرودی را

که عاشقانِ آموخته،

بیفشانند،

ما را

از آن راه خوشگذر،

چه مَنِش‌هاست،

که به نیکی بر آوریم و دریا شویم.

*

۱۳ - آن راه و رازی که به راستی سر آمده است،

تنها

روان روندگانِ درست‌کردار است، که بر آن به فتح می‌رسد.

روانی

که از دیوار دانش انسان

خشتهای خموشی را

فرو افکند،

همانسان که این روید زاینده نیز

پیمان به جان تو بسته است.

*

۱۴ - هم این زمین زاینده نیز

به راستی

بر برزیگران

کشایش دهد،

تا هیچ تازیانه‌ای را بر گرده گاه جاننداری

فرو بار

نبینیم.

و به آنان که خواستارند

عشق و علاقه بیاراند،

تا هر هفت فلک فرو شود،

ورنه این آیین را اگر که گم کنی...

تو چون جانوران نیز

بارور نخواهی شد.

*

۱۵- ای آموزگار!

ای آموزگار بزرگ!

مرا از بهترین گفتارها و کردارها

بیا گاهان،

و شما

ای بهمن،

ای اُردی بهشت

بر آن ستایشی که از توانایی مردمان بر آید

آشکارم کنید،

آشکار روند گانی که زمین را به اراده

آباد کنند.

۶۲

اشتود گات

فصل اول در بیان
اصول کلی
در بیان کلیات
در بیان کلیات
در بیان کلیات
در بیان کلیات
در بیان کلیات

در بیان کلیات

در بیان کلیات

در بیان کلیات

در بیان کلیات

یَسْنَا، هَاتْ ۴۳

۱- به فصل پایداری رسیدن و
به راستی داشتن،
این را به من ببخشای
شکوه چگونه مردن را،
نه زیستنی که خود آنرا رقم خواهم زد،
چرا که به تمامی
خواستار سعادت از برای مسکینانم.

*

۲- و از آن آنان باد،
هر آنچه را که به نیکی سرایندش.
و آنکه را

آرزوی عشق و سلامت است،

باید که اش

ارزانی داشت با همان شادمانی که زیستن دیر پایای را طلب می کند.

*

۳- انسان که راه راست سواد را بیاموزاند

در این جهان

آموزگاری شناسا و پاکیزه است،

و اوست که به روشترین سخن

آفریده‌ای از برای آرامش است و آزادی.

*

۴- و ترا

توانا و پاک شناخته‌ام ای آموزگار!

آنگاه که آن

اجرت عظیم را

به دست بر گرفته

می آیی،

منم که از آذرخش اهورایی

یگانه به کردار و به کار می آیم.

*

۵- و ترا

توانا و پاک دریافته‌ام ای آموزگار!
آنگاه که

نخست ترا در آفرینش این زندگی به تماشا نشسته‌ام
تا که چگونه کردارها و گفتارها را
پاسخان خواهی گفت،

پاداش بد

به بد و نیک را

به نیک، آنهم در انتهای این گلگشت.

*

۶- در آن سرانجام

تو با نیکترین خرد

به در خواهی آمد،

با جهانی از نیکی و جاودانگی

که از کردارهای شگفت

راستی را بر افزایش خویش

تماشا کنیم.

پس این خرد را دیگر هیچکس توان فریفتن نیست،

چرا

که فرشتگان را از ددان باز خواهد شناخت.

*

۷- و ترا توانا و پاک دریافته‌ام ای سرود ساز زندگی!

آنگاه که مردمان به سوی من آیند و بپرسندم که

کیستی و از کدام کسی

و با کدام نشان در ایام باز خواست

خود را خواهی شناساند.

*

۸- آنگاهان بر خواهم سرود که اینک منم بزرگشاعر عاشقان،

زرتشت.

و زرتشت هر چند که بتواند به ابلهان هم سرود راستی را

بر افشاند،

و تا درختِ دروغ را از ریشه

بر نیفکنم

از پای

نخواهم نشست.

اینست سرود و ستایشی را که تا دمانِ مرگ به زمزمه داریم.

*

۹- و ترا

توانا و پاک دریافته‌ام ای اتحادِ مقدسِ دستها،

آنگاه هم که مردمان به سوی من آیند و پرسندم:

از چه چیز بر خواهی خاست تا بگویی

که این منم؟!

این راسترونده خواهد سرود :

تا هنگامی که بتوانم به راستی برخوام اندیشید

تا هرچه را که نور و شعور است

به نمازی جاودانه بسرایم و بمیرم.

*

۱۰- آموزگارِ دانا چنین می گوید :

بنگرید مرا

که چگونه « اتحاد » را فرا می خوانم

اکنون به گرد هم آید ای مردمان،

و پاسخ این کشف را طلب کنید

که نیرومندان از کجا به نیرو رسیده‌اند

و توانایان از کدام راه؟

پس بنگرید این شکافتن را و

باز شناسید

تمامی رازها را ...

که فرود و فراز منظومه را

تنها در اتحاد یکسره‌ای می‌توان به چرخش گرفت.

*

۱۱- و ترا

توانا و پاک دریافته‌ام

آنگاه که مردمان به سوی من آیند تا از ترانه‌های عشق

سراسر شوند.

و آیا دلدادگی به انجام کار مسکینان

رنج‌های فراوان به بار خواهد آورد؟

و اگر چنین است ...

بگذار که رنج‌ها همه بر من و

سرودِ سعادت از آن آنان باشد.

*

۱۲- سود و زیان این همه، به گرده گاه من است،

من از برای آموخته شدن به سوی راستی در آمده‌ام
و با همین یقین یافته نیز برخواهم خاست
تا پیش از آنکه سروشی تازه‌تر بدر آید
من این فاصله را

به آذرِ جانانم از شبانه‌ها بشویانم.

*

۱۳- و ترا توانا و پاک دریافته‌ام، پس آنگاه که محرومان
از برای شناختن و دادخواهی خویشانشان، به سوی من آیند
آن رسم را که رهایی انسان است و سرزمین او،

بر من ارزانی دار.

آن زیستن جاودانه را که هیچکس بر آن شدن،

ناگزیرم نتواند کرد.

*

۱۴- پس اینچنین برخیزم از برای برابر شدن،

و اگر

پناه تو مهربان و دانا باشد

همه را به سوی خویشنت بازخواهی یافت،

و این آیین تمامی تاریخ است،

یَسْنَا، هَات ۴۴

۱- این همه را یگانه منم که پرسانم،

با من بگوی این چگونه رفتن را

آه ای هواداران اردیبهشتِ آزادی!

به نماز نیکی اگر می ایستید،

بی هیچ تردیدی

می باید مان

که از شب گذشت و رفت.

*

۲- این از تو می پرسم

با من بگوی چگونه در آغاز برآئیم، که راستی را انسان که

می باید مان در سینه و بر دستها به امانت داریم.

آری ای راستروندگان! باهم بر آید که
این

درمانِ تمامی دردهاست.

*

۳- این از تو می‌پرسم ای آموزگار نخستین!

کیست که به خورشید و ستارگان

راه گردش داد؟

از کیست که ماه می‌فزاید و دگر باره می‌کاهد؟

این را از تو می‌پرسم که دانش دنیا را به دانستنِ مردمان ،

خواستارم.

*

۴- این از تو می‌پرسم

با من بگوی چه کس این خاک را بارور می‌کند؟

چه کس آب را روان و گیاهان را

پیراسته می‌کند؟

چه کس با بادها و ابرها

تندی آموخته است؟

با من بگوی

با من بگویی و تمامم کن.

*

۵- این از تو می پرسم

با من بگویی چه کس این روشنایی را بر شب و شبانه چیره می کند؟

چه کسی آرامش و اضطراب را

مهیا می کند؟

چه کسی بامدادان و نیمروز را و

شب را

به یاد

آورنده است؟

چه کس؟

چه کسانی؟!؟

*

۶- این از تو می پرسم، با من بگویی پس آیا به درستی آنچنان
است که نوید خواهم داد؟!؟

اردیبهشت با کردارش یاوری خواهد داد؟

و این همه رنج را

آیا خرمی و روشنایی در پی است؟!؟

*

این از تو می‌پرسم، با من بگوی
 چه کسی با شهریوران شهید
 شکفتن و فرازندی آفریده است؟
 چه کسی فرزاندگی را پیام می‌دهد؟
 همانا
 من می‌کوشم ای آموزگار،
 تا غافلان را بر این خرد بیا گاهانم.
 که همه چیز را می‌باید مان فرا شناخت.

*

۸- این از تو می‌پرسم، با من بگوی

ای دانای پیشرونده!

من آموزش ترا به یاد خواهم سپرد؟!؟

و این دستور پویا را

از اردی بهشت و بهمن

همی پرسم...

تا چگونه روان‌ها را به شادمانی برانگیزانم.

*

۹- این از تو می‌پرسم، با من بگوی چگونه به راستی در آرامم؟

و چگونه من این دروس را

رساتر سازم؟

اما نه از برای اندکان،

که جهان و هرچه در اوست را

به سوی سعادت بیالانم.

*

۱۰- این از تو می‌پرسم، با من بگوی کدام مکتب است

که جهانیان را

فزونی دهد؟

آنان آیا به نیکی اندر این کردار

بر می‌آیند؟

کیش کدام قبیله

رهایی را

نوید می‌دهد؟

*

۱۱- این از تو می‌پرسم، با من بگوی برخامشان
بیداری خواهد گرایید؟

منم آنکه از روشنان،
برای تدریس مکتب عشق
برگزیده شدم.
همه دیگران را مژده دهید که خرده‌های شبشکن
در راهند.

*

۱۲- این از تو می‌پرسم: با من بگوی کیست

پیرو راستی
میان آنانی که من سخن‌شان
می‌دارم؟

راستی
کدام یکشان دشمن است؟!
آن دروغپرست که از برای دانش شما بر من
ستیزه می‌کند!؟

از چه اینچنین!؟
نباید

آیا

او دشمن پنداشته شود!؟

۱۳- این از تو می پرسم، با من بگوی چگونه می توانیم دروغ را
از خویشتن برانیم؟

پس

دروغ بر آنانی

که از زشتی به راستی و نور در آمدند،

و نه دیگر هیچ آرزویی ندارند

مگر که رهایی انسان را،

که بر این دغدغه پیچان است.

۱۴- این از تو می پرسم، با من بگوی چگونه دروغ را به دستهای
راستی توانم کشت...؟!

تا اینکه مردمان میهن من شب همه شب را بر افکنند.

تا اینکه دروغپرستان را شکستی سترگ در آید،

تا اینکه به آنان رنجها و ستیزها آورده گردانیم.

*

۱۵- این از تو می‌پرسم، با من بگوی آنگاه که دو لشکر ناسازگار

به هم رسند،

آیا می‌شود که مرا

به راستی

پناهی دهید!؟

و تنها بر این یقین که پیمان استوار کنم

تا تماشا شود که ترانهٔ فتح را

چه کسی خواهد سرود!؟

*

۱۶- این از تو می‌پرسم، با من بگوی کیست آن ظفرنمونی که بر

آیین عشق، مردمان را پناه دهد!؟

آشکارا بیا گاهانم بر این بر گماشتن‌ها...

تا آنان که خواستار درستی‌اند

درمان‌های فراوان یابند.

*

۱۷- این از تو می‌پرسم، با من بگوی چگونه خردهایی از تکاپو

بیاموزم!؟

از پیوستن و گفتاری که کارساز شود...

آیا از سر آن پیمان است

که اندیشه و عشق درهم آمیخته می شوند؟

*

۱۸ - این از تو می پرسم، بامن بگوی چگونه اردی بهشت را بر آنان

بیارانم؟!

مرکب ها و آب ها و گیاهان را

آن هم به آنچنانی

که دیگر هیچ ستیزی بر این زمین ریشه ور

نگردد.

*

۱۹ - این از تو می پرسم، بامن بگوی، کسی که انسانی را به بردگی برد، چگونه سزای از برای او نخست خواهد بود.

آیا نباید که بردگان را به آن قیامی فرا خوانیم که پیمان

تاریخ است؟

و من

چه نیکو بر آینده آگهم.

وه!!

*

۲۰- به کشت و ورز بر آید ای توده‌های بالنده!
که هرگز

دیوهای درنده را

خداوند گار

نخواهید دید.

و من اینرا اینک دانسته می گویم :

مبادا

که دستهای پرورنده را به خوف و خشم

بر افزایش.

دستها

از برای گشایشند،

نه دشنه و دشنام و درندگی.

*

یَسْنَا، هَات ۴۵

۱- ایدون سخن می دارم : اکنون گوش فرا دهید مظلومان!

اکنون بشنوید ای کسانی که از فرا و فرودست ها

خواستار آزادی انسانید .

اکنون این خطابه را به خاطر خویشتن بسپارید ،

مبادا که ناکسی دیگر باره انقلابتان را تباه کند .

*

۲- ایدون سخن می دارم : از آن دو گوهر که در آغاز زندگی بودند .

از آن دو، نیکی را بر پلشتی چیره خواهید یافت ،

و شما نیز خواهید شنید که از آن دو، سازشی در کار نخواهد بود .

نه منش، نه آموزش، نه خرد، نه کیش، نه گفتار، نه کردار، و نه

روان ،

هیچکدام به زشتی در آمیخته نخواهند شد.

*

۳- ایدون سخن می‌دارم: از آنچه را که دانایِ دلسوزم آموخته است؛
این دو جبهه تا نابودی بدی درستیزه‌اند،
یکی که حیثیت انسان و چرخندهٔ جهان است و آن دیگر -

که خورندهٔ بی‌بازده‌اش نامند.

*

۴- ایدون سخن می‌دارم: از آنچه برای جهان بهتر است،
و این سواد، مرا بر آزموده است...

که دیگر هیچ فریبی این خاکِ نیک کنش را
نگران نخواهد کرد.

*

۵- ایدون سخن می‌دارم: از آنچه آن پاکترین برمن سپرده است:

شعری که شنیدنش از برای مردمانِ روی زمین

نیکتر است،

و کسانی که از برای آزادی انسان

به شعر و ترانه می‌رسند.
 آری اینچنین است که من بزرگشاعر مردمان محرومم.

۶- ایدون سخن می‌دارم: از آنکه از همه فداکارتر است،

او را ستاینده‌ام ای راستی!
 آن کس که نیکخواه زندگانِ روی زمین است...
 او از روانِ پاکش، آن سرود را خواهد شنید، که من از رنج
 خویشتن سروده‌ام...

از رنجی زاینده که بر زمین تو جاری است
 ای انسانِ من!

۷- از سود و زیبایی که از دستهای تو بر آمده است

همه آنانی که در راهند

در خواهند یافت،

که از کدام لشکرِ انسانی!

و آنکس که دروغ‌پرست است از رنج خویشتنش رهایی

نخواهد یافت،

و اینرا جز او

کسی هم نیافریده است،
 او را بیا گاهانید
 که انسان کمتر از اهورا نیست.

*

۸- مردمان مرا تو از برای نخستین سرود آزادی
 در ستایشی

ای ارجمند!
 آری اکنون آن را با چشم خواهش خویش در تماشایی،
 و این راه، روشن از آن سه نصیحت قدیم و مبارک است:
 پندار بیاموز، کردار بیاموز، گفتار بیاموز،
 و همه را یکسره از نیکی و نیایش بیارای...
 تا ایدون همه بر بار گهت، دل و دیده نثار کنیم
 ای تو

تو امان رنج و رهایی!

انسان!

*

۹- یاران!

ای یاوران،

تهی دستان را از برای رنجهایم

* خشنود کنید.

به آنان

زمین و کشت و کار و کتاب بیاموزانید،

آنان

خداوندان این زمین جنبده‌اند.

به آنان

گشایش دهید

تا اینکه خود آن راه را دریابند و

قیام کنند.

*

۱۰- آنکس را که همواره اش به یاوری خوانند

تویی

که هیچ خللی

بر خردهای خالصت فرو نمی آید.

و تو

ای سراینده سرودها...

اینک مرا به تازه‌ترین ترانه دعوت کن -

تا از این تیره طولانی

بی‌تردید و با یقین بگذرم.

کسریه که در آینه زلفش
 * ...

۱۱- پس اینچنین کسانی که در آینده بر دیوها ظفر یابند،

از هم اکنون به اندیشه‌اند

تا

مبادا که گامهای لغزنده برافرازند.

آنان

برادران و یا کودکان همین پدران ساده دلند،

و جز آنان،

آیا

رهانندگان،

کیانند؟! *

*

همیشه در سینه‌های ما
 در همه حال و در همه حال
 هست و در همه حال
 هست و در همه حال

یسنا، هات ۴۶

۱- به کدام زمین روی آورم؟

از کجای این شب تیره بگذرم؟
 از آزادگان و نیکانم؟
 دور داشته‌اند،

پس شما را چگونه برآیم، که خشنود شوید ای هم‌رهان گرسنه.

*

۲- می‌دانم از چه چنینم،

از آنست که یاران من
 که یاران من

اندک اندک،

و من به تو سخت شکوه می‌برم ای آموزگارِ نخست!

زبانی دیگرم بیاموزان

تا همزیان آنان بی‌خانه و خانمان شوم،

همانانی که اگر بهم در رسند

طومار هر چه را که زشتی ست

بغلانند .

*

۳- کی آن بامداد بی‌غروب فرا می‌رسد!؟

کی این جهان را به نیکی خواهیم سپرد؟

کیانند

آنانی که سخت کوش و سخت میرند؟

همانانِ رهاننده،

همانانی که شاعران را هوادار خود کرده‌اند .

*

۴- آنی را به بدنامی‌اش می‌کوشند

فرایاب تا چه بینی و چه را بشنوی!

بنگر که دشنام‌دهندگان کیانند .

بنگر از زیان که این دشنام و از دست کدام این دشنه فرو می‌آید .

آنی که پیشرونده انسان است

همیشه دشمنانش فراوانند.

* کسی که در راه با کسی که در راه با او دشمنی دارد، دوستی کند، در راه با او دشمنی کند.

۵- آنان را با این خرد از گزندها باز دارید،

دانا

کسی ست که نادانی را بیاگاهاند،

ورنه

این سرنوشت را سرودن

پیمان نیست.

* کسی که در راه با کسی که در راه با او دشمنی دارد، دوستی کند، در راه با او دشمنی کند.

۶- و اگر آن کسی که از او درخواست یآوری کردند و نیامد،

به درستی که به آفریدگان دروغ خواهد پیوست

چه او خود دروغپرست و نیکخواه دروغزنان است.

و راستی پرست آن کسی ست

که دوست یک راستی پرست باشد،

از همان هنگام که نخستین قدم را

در راه رهایی انسان

بجانباند.

*

۷- آنکه بر این سراسر تا مرا برنجاند

هشدارش دهید

که شاعران

پیامبرانند،

و هیچ کرداری کنارمان نمی‌آورد

مگر که از تندی عشق برآورده باشندش.

بگوی که تا دروغ زنان

لشکر انگیزند،

من که بر نهاد هر سپیده‌دمی آگهم،

چه باک!

*

۸- ای آدمیان!

مرا به گریستن میاورید،

رنجهای من همه از رنج پریشانان این خانه خالی از آوازه‌است،

بگوی به آزدن که بر می‌آید!

پیام آوران آزادی را

مبادا که بی‌بوسه به خاک بسپرید!

*

۹- کسی که در سر دارد تا به هستیِ مردمان آسیب و اضطراب

آورد، مکناد!

که از کردارهایش به من بسی رنجهای لاعلاج رسد. آنگاه رنجهایش را
آن ناخوش آینده رفت‌ها را به خویشتن باز بیند که چه آزارهاست،
آنچنان که از خوشی‌ها و خنده‌های مبارک، بی‌سود و بی‌بهره
ماناد.

اما

کیست آن راد سراینده‌ای که نخست بیاموزانید مرا و جهان را -
از هرچه که رمز رسیدن به راستی و روشنائی‌هاست.

و مردمان من نیز خواستار شنیدنِ سرودهای شادمانی‌اند،

پس این مرائی و

مرگها را

به دور افکنید

ای پیام آوران پیمان شکن!

*

۱۰- و کسانی را که من به تلاشِ سواد و کتاب و کار برگمارم...

هماناند که با من به سلامت از رنجها گذر خواهند کرد و آنچه را

که بهتر انگارند

بر آ نشان ارزانی است.

*

۱۱- از توانایی دستهایتان... سودهای فراوان می‌برند،

تا مردمان را به کردار بد از برای تباهی خویش برانگیزانند،

مبادا فریب اهریمنان را به اضطراب خویشان‌تان بدل کنید!

ای هراس یکسره بر آنان باد

که پاینده بر دروغ و دشنه و دشنام

تکیه می‌زنند.

*

۱۲- پس آنگاه آنان (ابلهان) را خواهم پذیرفت

تا

بر خاکستر گذشته‌ها

گل‌های تازه و جوان برویانند،

و خویش را برای رسیدن به راستی و

روشان

مهیا کنند.

*

۱۳- کیانند آنانی که در نخستین قدم

آموزگارِ زحمتکشان را

یاوری دهند؟

کسانی که برازنده‌اند،

شنوده شوند که:

تمامی دروهای شایسته

بر آنان باد.

*

۱۴- ای بزرگشاعر مردمان!

کیست آن پاکیزه کیش که به یاوری برخیزد،

و یا

کیست آن کسی که خواستار است تا چنین شناخته شود.

همه فدائیانِ راه حقیقت را

تنها با یک آواز

فرا همی خوانم...

و آن سرود اتحاد جهانی انسان است.

*

۱۵ - به شما ای فرزندگان می گویم،

به شما ای پویندگان و پویان ها،

تا اینکه شما

دانا را از نادان باز شناسید.

و از همین کردارهاست

که شماییان

امانتداران محرومانید،

هم آنچنان که در نخستین آیین تان آمده است.

*

۱۶ - آنجا که راستی با پارسایی به هم بر پیوسته است،

آنجا که کشورها

همه یکی ست و بیرق ها

همه به رنگ آزادی ست،

آنجا که همه چیز برای افزایش و آرامش است.

همانجاست

که ما ستاینندگان راستی را به کار و کردارهای

عظیم فرا می خوانیم.

*

۱۷- در آنجایی که من از شما سنجیده سخن خواهم داشت
ای اندرزگران کار آگاه،

دانا را از نادان باز خواهیم شناخت،

و بر خرمی جهان افزوده خواهیم کرد ...

تا لاله گون شود هم خاوران و هم آنسوی را که آنانند.

*

۱۸- کسی که به راستی پایدار ماند،

باشد که او را

به نیکی و نوازش

نوید خواهیم داد.

و ستیزه بر آن باد که ستیزنده بر انسان است،

و این سرنوشت تاریخ است

که نیکان را خشنودی و

بد دلان را آسیب‌های مهیب فرا رسد.

*

۱۹- این را برای آدمیان خواهی خواست

ای تو،

کسی که چاره‌سازتری،

از یاد مبر این را

که گرسنگان روی زمین

فراوانند.

و من،

زرتشت،

بزرگشاعر مردمان،

گیسورا در این اندیشه سپید کرده‌ام.

*

سپنتمد گات

از روی زمین لقا...

در این روزها...

بند و باریک...

ناله...

از آن...

یَسْنَا، هَات ۴۷

۱- بی شک آنی را که مسلح به اندیشه های ستوده است، تواناترین است.

رسایی و جاودانگی اش بادا... که جهان به نام همینان آبادان است.

و...

...

*

۲- او را پدر خطاب خواهیم کرد،

او را که موی در شکنجه سرای جهان، سپید می کند،

او را که هیچ شبی بی یاد محرومان نمی خسبد،

او را که هیچ بامدادی بی خاطر عزیزان

پلک از پلک نمی لرزاند.

...

*

۳- اما پدر تویی!

کسی که از برای ما رسوم رهایی بیافرید ،
و از برای آیندگان خورشیدی بر تارک این شیوه‌ها ، چرخاند ،
پس تو آرام بخواب که ما نیز آرامش را بر شب طلبان
حرام خواهیم کرد .

*

۴- از قول خویش، آن دروغپرستان واپسرونده نیز

سرپیچیدند ،

اینجا کسی به راستی پرست مهربانی نمی کند ،
راستی پرست کسی ست که به کم تواناست ،
و ما بی هیچ عجبی... بدخواه شب پرستانیم .

*

۵- آن سالها را بنخاطر داری؟!

آن سالها که به راستی در آمدیم و دریا شدیم ،
اما آنکه هنوز هم دروغزن است

دیر یا زود به رسوایی در خواهد گریخت .

*

۶- و ما

پاداش و کیفر هر دو جناح را

بجای می آوریم،

آنان که نیکانند ...

خوشا،

و آنان که به زشتی در آمده اند ...

تا بینیم!!

چه کسان اند بیارانی که خواستار گرایشند

اما به تردید خویش

فرسوده می شوند.

*

آیا من به یاد دارم...

یَسْنَا، هَات ۴۸

۱- چنانچه که از دیرباز آگهی داده‌اند

چون وعده به سر رسد

شب از ستاره شکست یابد،

و مردمان به چاره رسند.

آنگاه زمین از فراوانی برهمه چیز فراز شود،

و انسان فرازتر از جهان و هرچه در اوست.

۲- بیا گاهان مرا از آنچه تو دانایی

ای آموزگار گران!

آیا پیش از این، آن سزایی که تو در اندیشیدی، خواهد رسید؟!

که پیروان راستی

فاتح شوند بر اهریمنان؟

*

۳- چه بالنده است آن دانشی که سلاح کار زحمتکشان شود.
ورنه ای پا کخرد،

ایدون از برای خود آموختن را چه سود؟
آن که منجی این قوم نوخیز است،

باشد تا بر آیین آدمی

مظفرش بینیم.

*

۴- کسی که معلق میان ماندن و رفتن است
یا بر این سوی و آن طرفه در تفکر است،

دیری نمی‌رود که او می‌رود و کارش

از پی نخواهد رفت.

پس همه چیزی را می‌باید به سویی مهیا در افکند،

که آن نیز

راه راستی و روشنایی انسان است.

*

۵- یگانه آنانند که باید حکومت کنند،

همان نوخیزان زحمتکش که چونان رودخانه‌های زاینده

تمامی ندارند.

اما این آیین به گرز ماران نیفتاد

که چهارپایان از مزارع و

دشت‌ها نیز بخواهند گریخت.

*

۶- آنان به ما خانمان و نیرو عطا می‌کنند،

آنان ارجمنداند.

چرخها را بچرخانند و گیاهان را برویانند،

و همین بس است، تا آفرینش جهانی دوباره

که در پی است.

*

۷- باید که خشم برانداخته شود.

ستم را از خویشان و خویشانان برانید

ای کسانی که آینده را

شمایان ضامنید،

ای منجیان راستی و مبارکی

درودهایتان فراوان باد!

*

۸- کدام است برکت آوری که می آید؟

کدامند بهار آوران کشور دنیا؟

آن داوران روزهای آرزو شده را

من دیده‌ام که می آیند،

تا به همیاری مردمان

همه چیزی را از نو بنا نهند.

*

۹- کی خواهم دانست تمامی این رازها و حجابها را،

آه... اردیبهشتِ عادل،

به آنکه مرا و مردمانم را به آسیب بیم دهد،

بگویی که کیفر کردارش را چه سان خواهیم داد.

*

۱۰- کی این پلیدی به پنهانمرگِ جاودانه‌اش می رسد؟

کی این ستم‌ها را ریشه کن می‌کنیم؟

و این همه را

فرمانهای تازه‌ای است،

که از روی کین یا خرد، برای فریفتن است.

*

۱۱- کی آن آسایش لایزال به سوی مسکینان روی خواهد نهاد؟

کیانند که در برابر دروغپرستان، رامش نمی‌یابند؟

کیانند که در حضورشان

تو از نشان راستی و مهربانی

سخن خواهی گفت؟

*

۱۲- ایدون اینانند رهانندگان ولایات و مردمان،

که از سلاح راستی و صلح

به خشنودی بر آمده‌اند،

چه اینان برافکنندگان خشم‌های خفته و بیدارند.

*

یَسْنَا، هَات ۴۹

۱- ایدون دیری ست

که دشمن،

ستیزه جوی من است.

منی که گمرهان را به راستی فرا خوانده‌ام.

آه... تقدیر ناگزیر!

پیامهای نیک را به سوی من آر و دریابم به همراه مرگهایی که

از کنارم گذشته‌اند.

*

۲- ایدون این آموزگارِ دروغ (دشمن متحد) دیربازی ست که تا

راه را بر من و یارانم سیاه کند.

و کسانی که از راستی سر بیچانند،

در اندیشه نخواهند پنداشت که اردیبهشت را به خانه بخوانند.

پس با من چه پرسش و پاسخی می‌دارند!

*

۳- اینچنین است انسان و آیین بهارانه‌اش...

که راستی از برای سود و سواد می‌آید،

و کیشِ دروغ، که زیان‌رسان و پریشاننده است.

از اینرو

آرزو دارم که تمامی به راستی و روشنایی پیوندید،

و از آمیزش و همیاری با اهریمنان

بازتان می‌دارم.

*

۴- آن بدخردانی که خشم و ستم را بر آریند،

نزد آنان

نه کار و نه کردار،

که کینه و زشتی فزونی کند.

آنان

خانه سازان دیوها و ددانند،

نه شبانان و نه برزیگران!

*

۵- ایدون ظفر از آن کسانی ست که دانش خویش را به راستی

بیالایند،

و آنان که منجی منش های انسانی اند

همه را من با خویشتم به ترانه و تسکین

خواهم پذیرفت.

*

۶- شما را برانگیزانم به گفتن، به اندیشه های نیک، تا بیش از اینی که

بایدان باز شناسند:

که چگونه باید آزادی را بشنوانیم.

*

۷- تو خود گوش فرا ده، کدام آزاده داد آور است!؟

تا به زحمتکشان جهان

آوازه های رهایی بباراند.

*

۸- بر این از تو خواهشدارم تا آموزگاران باشیم بر بلندای همت و

خنکای اردیبهشت،

پس بر فرشته و شان، امید وصال با اردیبهشت و آزادی ست.
و ما نیز بر همین سببیم که رفتن و گذشتن را
مژده می دهیم.

*

۹- آنکس که بر می خیزد،
آزادی را

با جانِ خویشتنش فرا خوانده است.
و او کسی ست که هرگز با اهریمنان به آمیزش در نمی آید،
به راستی پیوستگانند
آنانی که با مردمند.

*

۱۰- و من این امانت را دربارگاهِ مردمان نگاهداری خواهم کرد
منش نیک و روان پیرو راستی را،
و آن پارسایی و
کوشش را...

تا شما ای توانایانِ دانش افشان

با نیروی پایداری

بر آن نگاهبان شوید.

*

۱۱- ایدون کسانی را که فرمانِ اهریمنان برند،

چه ای بسا

که خود ددان و بددلان باشند،

آن پیروانِ زشتی پذیره شوند،

آنان

در انتشار شب و شکست و شرارت

از پیروان پتیار گانند.

*

۱۲- همدلیات را

چگونه

بر می آیی؟

از برای من،

زرتشت!

که به یاریات

طلب می کنم،

منی که با سرودهای ساده ام

شما را به رستگاری سپرده‌ام،
تا به بخشندگی،
که رستگاران شدند.

*

یَسْنَا، هَات ۵۰

۱- آیا روانِ من از یاورِ کسی برخوردار تواند بود؟

کیست که مرا و راهم را پذیره شود؟!؟

آه ای مردمان مسکین!

اینک منم زرتشت،

و زیباترین جاده‌ها که از فراخنای خوبی و راستی گذر می‌کنند،

آنگاه که شما را به یاری همی خوانم

برای رهایی دستهاینان است که زاینده‌امآ

تنهایند.

*

۲- در میان این بسیاران

کم‌اند آنانی که خیره به خورشید بنگرند،

و در سرای هوشیاران

کم‌اند آنانی که خواستار خرمی باشند،

آنهم نه برای خویشتن،

که برای تمام جهان.

*

۳- به دستگیری اگر می‌آید

بر آن شوید که پیمانمان رفته است،

خود را به نیروی کار بیاراید،

ورنه بر دروغپرست،

همسایگانید.

*

۴- در راه

به سوی ستاره همی ایستند

و شب را از شروع

شراره زنند.

و ایدون شمائید که ستایشکنان

پرستشان واجب است،

همچنانکه شما

راستی را و درستی را.

دوستی را و دوستی را.

خویشاوندی را و خویشاوندی را.

*

۵- آری از شما برخوردار شوم ای نوخیزان خیره سر،

چه شما

پیامبران کار و مسکن و آزادی آدمیانی.

و بر این شیوه می روید تا به یک جنبش

تمام جهان را از لیسه گرزه ماران پاکیزه کنید.

*

۶- بزرگشاعر مردمان آواز برداشته است : آن دوست ماست که

آیین حقیقت را بر سینه درامان دارد. آن دوست ماست تا اینکه

زبانش به زشتی نغلطد.

آن دوست ماست که منش به دوستی فراخوانده ام. آن دوست

ماست که فراخوانی خورشید را اجابت کند.

*

۷- ایدون از برای رهایی تان با انگیزشی شگفت... تکاوران
پهنانورد و چیر، بر انگیزانم.

و ای عاشقان رهایی انسان!

پس به همراهشان فراز شوید،

باشد که زرتشت را یاوری داده‌اید.

*

۸- برشماست که روی آورده‌ای دارم با سرودهایی که ساده و آشکارند،

با دستهایی که بوی رنج و طعم کارهای شگفت گرفته‌اند،

با نماز عشق، و با شما از هنرهای تازه سخن خواهم گفت.

*

۹- چون به نیکی این اندیشه آگاهم

بکوشم

که تا نیک روندگان را نیز بر آن برانگیزانم.

و اینک ستایشکنان

به سوی شمایانم... ای آب‌ها و رویندگان!

*

۱۰- من آن کرداری را خواهم ورزید

که به چشم و جان جهان بیرزد.

چونان روشنایی خورشید و سپیده بامدادان روز،

اینها

همه از برای نیایش است.

*

۱۱ - ستایشسرای شما یانم،

بخوانیدم تا چنان شوم

که خواستار خورشیدید .

باشم تا توش و توانی دوباره بیابم،

و درست

بر آن جاده‌ای برآیم که به منزل نیکی

سرانجامش بینند .

*

سخن‌سرا باشند ،

چرا که به منش‌های نیک ،

آنانرا من از نخستین آموزگارانم .

*

۴ - کجا از برای رنج... مزدی جدا نهند و کجا آموزشی!؟

کجا از راستی برخوردار خواهند شد!؟

کجا پارسایی پاک؟

کجا جهانی که من در اندیشه‌اش فرسوده می‌شوم...!

کجا!؟

کجا!؟

*

۵ - همهٔ اینان را پرسنده‌ام؛

سواد بر برزیگران بیار ،

و خرد بر کسی که به دانا

دست دوستانه می‌دهد .

پس ای داورِ درست‌کردار!

پیمان رسیده است اکنون ،

چه می‌کنی!؟

وهو خستىر گات

درستکاری است

و درستی که در دست است

بهره راستی و درستی

که در راه راستی است

اما او را که در راه راستی است

همین است که در راه راستی است

و درستی که در راه راستی است

یَسْنَا، هَات ۵۱

یَسْنَا، هَات ۵۱

۱- بهره راستی ها و درستی ها از برای او فراهم شود

که کوشای کار و کردار است،

و به بهترین بر آید و به جای آورد.

اینرا...!

اکنون می خواهم که از برای کسی که نیایشگر چراغ و ستاره است،

و اینچنین آبادان

روان تو باد که اگر به آیین ما بگروی

گروگان عشق انسانی،

ورنه که اردیبهشتی در پی نخواهد آمد.

*

۳- گوشهایتان باید با کسانی شوند، که در همه چیزی از عشق

سخنسرا باشند ،

چرا که به منش‌های نیک ،

آنانرا من از نخستین آموزگارانم .

*

۴ - کجا از برای رنج... مزدی جدا نهند و کجا آموزشی!؟

کجا از راستی برخوردار خواهند شد!؟

کجا پارسایی پاک؟

کجا جهانی که من در اندیشه‌اش فرسوده می‌شوم...!

کجا!؟

کجا!؟

*

۵ - همهٔ اینان را پرسنده‌ام؛

سواد بر برزیگران بیار،

و خرد بر کسی که به دانا

دست دوستانه می‌دهد .

پس ای داورِ درست‌کردار!

پیمان رسیده است اکنون،

چه می‌کنی!؟

۶- گردشِ گیتی را نهایی نمی بینم،

اما او را که بریدی نشست و خفته از روشنایی گذشت
یقین که پایانِ مضطربی را تمام می کند.

و او به روشنان رسید که از اهریمنان برید و

بر فریشتگان پیوست.

*

۷- بر من آن دانش و دلاوری را ببارانید که بر هر حضوری...

پایدارترم بینند.

بر من بباران و با من باش

ای کسی که با آبها و گیاهان هم، عاشقانه سخن می رانی.

*

۸- پس ایدون از این دو چیز سخن می دارم، چه باید آنانرا به

دانایی گفت،

آن بدی که از برای پیرو دروغ و آن خوشی

از برای کسی که راستی را فرا گرفت،

و این همه شعر و ستاره از برای شماست که کارگران تقدیرید.

*

۹- آن سزایی که تو بر هر دو گروه خواهانی،
از آن آزمون، آذرخشِ گلگون و آن آهن گداخته
نشانه‌های آشکار فرمانمای.
زیان از برای پیرو دروغ و سود از برای پیرو راستی.

*

۱۰- و جز از اهریمن کیست که تباهی مرا خواهان است،
چون آنانِ اهریمنی که پرچمدار زشتی اند.
به بدخواهی خلق برآیند و مرا نیز بیازارند.
پس به سوی خورشید، خود را همی خوانم
تا آنی را که راستی و روشنایی‌اش ماناست
از پی رسیده باشد.

*

۱۱- کیست آن رونده که بامنش، دوستی‌های فراوان
است؟!

کیست که از خردمندان به اندرز و انتقاد بنشیند؟
 کیست آن ستاره سوسوی همه سوی؟
 کیست آن بزرگ بالا دلی که جز به رهایی انسان،

به خویشتنش هم نمی اندیشد.

۱۲- ما را خشنود نمی سازد آن فرومایه ای که سرمایه دار زمستانهاست،
 آنچنان که او را به فرود آمدن در شتابیم.

و همه چیزی از او بریده باد

که خود فزاینده زشتی هاست و پلشتی هاست.

۱۳- اینچنین که هر نهادی بر حضورشان در بسته می آید،

آنان

که نه پنهانی، حتی به آشکارا دروغزن بی شرمند،

آنان در آزمون ماندن و رفتن همواره در هراسند،

چه از زبان و کردارشان امان نخواهند یافت.

۱۴ - آنان به فرمان برزیگران نیستند ،
 آنان به کردار کج از نیکی
 تازیانه می سازند .

آنان داوران دروغ و دو رنگی اند
 اما
 پایان کارشان را خواهیم دید
 که چه پریشان و پتیاره گم می شوند .

*

۱۵ - اما شما را ای عزیزانِ فرزانه، ای زحمتکشان روی زمین،
 از پرتو تمام منش‌های نیک
 شما را به آبادی جهان فرا می خوانم.
 شما را نوید می دهم به آن مزدی که سفارشش رفته است،
 چرا که ما همواره به پیمانیم.

*

۱۶ - انجام هر کاری به کام ماست،
 چرا که پذیرفتیم از راستی، خشت اول دنیا را بنا نهیم.
 به آرامش و آموزش از هر شبی می توان گذشت،
 پس اندیشه‌ها را به کج آرایشان مفرسایید .

۱۷ - دارایی من راستی است.

مرا به یاری اگر خواستار نمی شوید!

من خود اینرا خواستارم که بخشندگی بیاموزید،

آن هم در احوالی همه گون...

چرا که انسان، فریفته این روشنایی مبارک زاد است.

۱۸ - و این آیین را از آموزگار نخستین آموخته‌ام.

پس شما یان هم اینرا برگزینید،

آنانی که در پناه این شیوه‌ها شوند

در امان حقیقت‌اند.

آری جو یا شوید همه این رازِ سرگشاده را.

۱۹ - کوشندگان را بیا گاهانید،

درست با کرداری که نیکتر است.

همانا که آنان دانش دنیا یند،

و چون آشنایی بیابید ، بی این اشاره از کنارش مپرهیزید ،
 نیکی بیاموز
 که تفسیر سعادت وارثان زمین است .

*

۲۰- این بخشایش را بر ما ارزانی دارید ای کسانی که همه همگام
 این راستی رواناید .

برخیزید تا ستوده شوید ،

مردمان نیز شما را به یاری می‌خوانند .

*

۲۱- آنی که یکجمله به پا برانگیزاند ، همگام جنبش جهان است ،

اوست که گشایش و راستی را بر می‌افزاید ،

او منجی منش‌های مهربانان است ،

و من بزرگشاعر مردمان ،

آرزومند دیدنش هستم .

*

۲۲- او را که از برای مردمان

سرودها برآواز د... .

بی شک که گمنام نخواهد مرد،

.. و اینان را که بوده و هستند -

با درودِ فراوان خواهم ستود.

به آنان بگوئید که نو اندیشگان

یاوران شما یانند .

*

اینان که راست بر پندار و گفتار و کردار نیک
 قیام کنند
 رهانندگان قبیله انسانند.

*

۳- پاکتر پارسایی

و

نیک اندیشه ورزی اینچنین،

شماید

ای دختران زرتشت!

پدر

این آزموده‌ها را به شمايان سپرد

تا

خرد و خرسندی را

به امانت دارید.

آه ای جوانترین دختر زرتشت!

پندهای پنهان را پُرسان شو!

*

وهیشتوایشتم گات

سبحان من لا يغيب عن علمه شيء من شيء
 ولا يعلم الغيب الا هو
 سبحان من لا يلهي عنه شيء
 سبحان من لا يظلم خلقه شيئا
 سبحان من لا يظلم خلقه شيئا
 سبحان من لا يظلم خلقه شيئا

یَسْنَا، هَات ۵۳

۱- برترین دانشی را که من شناختم

همین راستی مبارک‌زاد است،

که گننده کردارش را

فرشته می بیند.

آری،

آن خرمی زندگی همچین از اینان است،

که به کار برآیند،

کار و کار و کار.

*

۲- آن راه‌رهایی بخش را فرمانمای

تا شادمانه مشغول آرایشِ آزادگان شویم،

اینان که راست بر پندار و گفتار و کردار نیک
قیام کنند
رهانندگان قبیله انسانند.

*

۳- پاکتر پارسایی

و

نیک اندیشه‌ورزی اینچنین،

شماید

ای دختران زرتشت!

پدر

این آزموده‌ها را به شما بیان سپرد

تا

خرد و خرسندی را

به امانت دارید.

آه ای جوانترین دختر زرتشت!

پندهای پنهان را پُرسان شو!

*

انسان را به دلگرمی بر آرایم،
تا او

دیگرانِ روی زمین را

خرسند تواند کرد.

برزیگران و آزادگان را به بهره‌های شگفت و منش‌های نیک،

نویدهای مطمئن دهید،

و به آنان که زنده‌اند.

*

۵- سخنانی رونده در سر دارم،

آنان را

به خاطرہ بسپارید،

آنان را به راستی و رفتار تان دریابید،

اینک

نهادِ توست که ترا حقیر می کند و یا

که فریشته و شانی انگشت شمار!

*

۶- به درستی که این چنین است

ای نران و ای مادینگان سخن ورز!

هر آن گشایشی که نزد پیرو دروغ می‌نگرید
از او گرفته خواهد شد.

دریغ بر دروغزنان
که اینگونه به آزار،
هستی خویش را
تباه می‌کنند.

*

۷- اگر این آیین فره‌وشی را فرو هلید،
بانگ دریغ در انجام گفتارتان بر خواهد تافت.

اما

چون این کیش را برافزاید
تا چند که کار و کوششتان در سراسر است،
ظفرمند بر جناح کج اندیشانید.

*

۸- اینچنین

بد کرداران

فریفته باشند و به آسیب اندر کشیده شوند،
همگان دریغ بر آرند،

اما

نیکانِ خوشقدم را

شادمانی فرا رسد،

و آرامششان زود باشد، کہ آنان رفیقانِ مردمانِ محرومند.

*

۹- بہ بد کیش تباہی سزد،

اینان کہ آرزومندند

تا ارجمندی را

بہ خواری ہوار کنند،

آن پست روندگانِ بی مقدارند

کہ بہ کیفیرِ خلق دچارشان می آید،

و می آیند آن داورانی

کہ خوشآزادی را از گلوگاہ گندگان بگیرند و

مردمان را

رہایی دهند.

می آیند ...

* * * * *



انتشارات پاسارگاد

تهران - خیابان انقلاب چهارراه ولی عصر جنب بانک ملت
تلفن: ۶۴۰۶۵۲۱ صندوق پستی ۱۵۷۳ - ۱۴۱۵۵

۵۵ ریال